عذر از قوم خود وبحقیقت ندانند فرض قرآن را و بابند، هرچه حرام باشد از بس پیشوای مرست
از پس احمد ما چون دلو که او گسته باشد بچوب و دوال، در زمان پیغمبری او بود ند خداوندان
پرهیزکاری و نه نگاه داشتند بعد از و پیمان را و عهد ما را اگر بودی مرا روا که اشتن کار ایشان
باز پس کند ایشی قوم خود را و بودند گروهی اندک با مختلف شش خواهند جماعتی که تدویر کنند
و حیله طریق شرع تغییر کنند، تغییر قضا هیچ رو ممکن نیست، هرچند که این گروه تدبیر کنند
رجز در شان حارثه بن صمه انصاری رضی الله عنه و مدح او بکمال محبت و وفاداری
لاهم ان الحارث بن صمة کان وفیا وبنا ذا ذمة اقبل فی مهامه مهمة فی
لیلة ظلماء مدلهمة بین رماح وسیوف جمة یبغی رسول الله فیما ثمة لاهم من
بلیة ملمة حارث رضی الله عنه از انصار بود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم در احد او را بکار
فرستاده بود و دیر باز می آمد و مرتضی رضی الله عنه این رجز فرمود و صمه بکسر صاد او
واقدی رضی الله عنه گوید چهارده کس در غزای احد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بماندند
هفت از مهاجرین امیر المومنین ابوبکر و علی و عبد الرحمن و سعد و طلحه و زبیر و ابی عبیده
و هفت از انصار حباب بن منذر و ابو دجانه و عاصم بن ثابت و حارث بن صمه و سهل بن
حنیف و اسید بن حضیر و سعد بن معاذ رضی الله تعالی عنهم اجمعین و مهمه بیابان دور و لیلة اللیلة
شدیدة الظلمة و ادلهام سخت تاریک شدن شب بیغمبر باید هیچ غم بدرستی که حارث بسیار
وفادار و با خداوند عهد است رو آورد در بیابانهای غمناک کننده و در شب تاریک سخت
تاریک در میان نیزه ها و شمشیر بسیار میجوید رسول خدا را دران شب اگر هیچ چاره
از بلای فرو آینده کش جمعی که مرا براه حق یاران اند، پس تجربه کردیم وفاداران اند از درویی
که سفر کنند ازین کهنه رباط، از عایت تجرید سبکبار اند مباهات بشجاعت و افعال ستوده در روز
که از احد مرجعت نموده افاطم هاک السیف غیر ذمیم فلست برعدید ولا بلئیم افاطم قد
فی نصر احمد ومرضاة رب بالعباد رحیم اریدثواب الله لا شیء غیره ورضوانه فی جنة و النعیم
وکنت امرأ اسمو اذا الحرب شمرت وقامت علی ساق بغیر ملیم هاک ای خذی و رعدید
بکسر را مرد هراسان و ابلاکار زار جنگ کردن و مرضات خشنودی و رضوان خازن بهشت

وقوله تعالی یوم یکشف عن ساق ای عن شدة کما یقال قامت الحرب علی ساق والامر
سزاوار ملامت شدن پیغمبر باید ای فاطمه فرا گیر شمشیر را نکو هیده چه نیستم من مرد هراسان
ونه ناکس ای فاطمه بحقیقت جنگ سخت کردم در یاری کردن احمد و خشنودی پروردگاری
که بندگان مهربان است میخواهم با دهش خدا نیست هیچ چیز غیر آن و خشنودی او در بهشت
ونعمت و هستم من مردی که بلند شوم چون حرب دامن در زند و بایستد در سختی بی فعلی
که سزاوار ملامت باشد کش تا در تن زار من بود قوت روح، پیوسته کنم دشمن دین را
مجروح، خواهم که نماند بجهان یک کافر گویا که خدا داد مرا مشرب فرح اممت ابن عبد الدار
حتی ضربته بذی رونق یفری العظام صمیم فغادرته بالقاع فارفض جمعه عباد ید
ذی قائظ وکلیم وسیفی بکفی کالشهاب اهزه اجز به من عاتق وصمیم فما زلت
حتی فض ربی جموعهم واشفیت منهم صدر کل حلیم مراد از ابن عبد الدار طلحه بن ابی طلحه بن
عبد العزی که نسب او منتهی است بعبد الدار بن قصی بن کلاب و صمم ای مضی دار فضبا ص
پراکنده شدن والعبادید الفرق من الناس الذاهبون فی کل واد ولا واحد لها و جعبا بیدان
از اول والصمیم العظم الذی هو قوام العضو وفض پراکنده ساختن و اشتفا شفا دادن مغزها
آهنگ کردم پسر عبد الدار را تا زدم او را بشمشیر خداوند آب که می برد استخوانها را گذرنده پس
گذاشتم او را بر زمین هامون پس پراکنده شد گروه او گروهها از خداوندان دل با امید و جراحت
رسیده و شمشیر من به پنجه من چون شعله آتش می جنبانیدم آن را می بریدم با آن از دوش و استخوان
که قوام عضو بود پس همیشه بودم تا پراکنده کرد پروردگار من گروههای ایشان را و شفا
دادم از ایشان سینه هر بردباری را کش تا من سر خصم را از تن بر کندم سر او را به بیابان
عدم افکندم، پیوند بجاهلان نخواهم کردن، گر سر جدا کنند نه بدارند دم حکایت
مرویست که چون مرتضی علیه السلام این ابیات فرمود مصطفی صلی الله علیه
وسلم با فاطمه رضی الله عنها گفت خذیه یا فاطمة فقد ادی بعلک ما علیه وقد قتل الله صنادید
قریش بیدیه و زید بن وهب از عبد الله بن مسعود روایت کند انهزم الناس یوم احد
الا علی وحده فقلت ان ثبوت علی فی هذا المقام لعجب قال ان تعجبت منه فقد تعجبت

Copyright © King Saud University